

درس تفسیر سوره مبارکه معارج جلسه ۶

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً (۱۹) إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً (۲۰) وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً (۲۱) إِلَّا الْمُصَلِّينَ (۲۲) الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ (۲۳) وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ (۲۴) لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ (۲۵) وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ (۲۶) وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ (۲۷) إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ (۲۸) وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ (۲۹) إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ (۳۰) فَمَنْ ابْتَغَى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ (۳۱) وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ (۳۲) وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ (۳۳) وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ (۳۴) أُولَئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْرَّمُونَ (۳۵)﴾

این بخش از سوره مبارکه «معارج»، یعنی سوره‌ای که «یذکر فیها المعارج»^۱ مربوط به به آفرینش انسان است. قرآن کریم برای انسان حرمتی قائل شد که برای موجودات دیگر آن حرمت را قائل نشد. درباره انسان فرمود او خلیفه من هست، موجود دیگری اگر بتواند خلافت «الله» را به عهده بگیرد، یقیناً ذات اقدس الهی انسان را خلیفه قرار نمی‌داد، پس در بین افراد بشر کسانی پیدا می‌شوند که لیاقت خلافت الهی را دارند که ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ

۱. تفسیر التستری، ص ۱۷۷؛ «السورة التي يذکر فیها المعارج».

خَلِيفَةً^۱، با اینکه ملائکه فراوانی در نظام هستی جزء مدبّرات امر هستند؛ اما خلافت الهی فقط برای انسان است، این اصل اوّل.

گذشته از بحث قبل، این اصل این است که تمام ساختار نظامی سپهری را مسخّر انسان قرار داد؛ یعنی زمین با همه گستره‌های آن، دریاها با همه وسعت و موجودات دریا، آسمان با همه کواکب سیّار و ثابت آن، همه این سیاه‌چاله‌های آن، همه اینها را مسخّر انسان قرار داد؛ یعنی به انسان گفت همان‌طوری که در زمین می‌توانید زندگی کنید و از زمین بهره ببرید، می‌توانید از کرات دیگر هم بهره ببرید، چون همه اینها را من برای شما مسخّر کردم. از شما ساخته نیست که نظام سپهری را تسخیر کنید؛ اما خدا این نظام را برای شما مسخّر کرده است: ﴿سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ﴾^۲، امروز اگر ما ماهواره فرستادیم و در یک مداری قرار گرفت و در بقیه راه موفق نشد، هیچ نباید نگران باشیم، فردا می‌توانیم بهتر از این بسازیم به کلّ این نظام راه پیدا کنیم، فرمود برای شما مسخّر کردم. این‌طور نیست کسی بگوید من نمی‌توانم به فلان کره دسترسی پیدا کنم. چیزی در آسمان و زمین نیست، مگر اینکه سفره‌ای است که برای انسان پهن شده است. این چه موجودی است؟! مگر می‌شود گفت ما نمی‌توانیم کره مریخ را، کره فلان را، آن ستاره‌های کشف نشده را مهار کنیم؟! این ممکن نیست. فرمود شما آن توان را دارید. حالا بعضی با معجزه حساب دیگری دارد؛ ولی از راه علمی برای شما هست. تنها سواری اسب نیست که ما وقتی سوار اسب شدیم، می‌گوییم: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ﴾^۳، این جزء مستحبات رکوب دابّه است. یکی از سنن اسب‌سواری این است که آدم وقتی سوار مرکوب شد، بگوید: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ﴾، اینکه منحصر نیست، در اتومبیل

۱. سوره بقره، آیه ۳۰.

۲. سوره لقمان، آیه ۲۰.

۳. سوره زخرف، آیه ۱۳.

هم همین مستحب هست، در هواپیما هم همین مستحب است، در ماهر هم همین مستحب است که آدم وقتی سوار یک مرکب و مرکوبی شد، دریایی و صحرایی بگوید: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ * وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ﴾ که این جزء مستحبات است، اینکه گفتند شما وقتی سوار اسب شدید، بگویند اینکه تعیین نیست، این تمثیل و بیان «احد المصادیق» است، اگر در کشتی سوار می‌شوید، مستحب است، در اتومبیل سوار می‌شوید، مستحب است، در هواپیما سوار می‌شوید، مستحب است. در ماهر سوار شدید مستحب است: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ﴾.

پس موجودی است که کل نظام برای او تسخیر شده است. این موجود باید مشکلات فراوانی را پشت سر بگذارد، آزمون شود؛ لذا جهادی را در درون و بیرون قرار داد که جهاد درون به مراتب سنگین‌تر از جهاد بیرون است. جهاد اصغر که مشخص است، جهاد درون که انسان باید مبارزه بکند تا فرشته‌خوی شود و از نظام بهره بگیرد و مالک این نظام شود بعد بشود خلیفه «الله»، خیلی سنگین است؛ لذا می‌فرماید دستگاه او دستگاهی است که بی‌رحمانه به جنگ یکدیگر می‌افتند. اگر بخشی فاتح شدند، رؤفانه و مهربانانه این زیردستان را تأدیب می‌کنند و تعدیل می‌کنند. اگر آنها پیروز شدند، بی‌رحمانه این گروه را به قتل می‌رسانند، فرمود مواظب این جهاد باشید. این جهاد درونی که «جَاهِدُوا أَنْفُسَكُمْ كَمَا تُجَاهِدُونَ أَعْدَاءَكُمْ»^۱ یا شما از جهاد اصغر برگشتید به فکر جهاد اکبر باشید، برای اینکه به این مقام می‌خواهید برسید. فرمود هیچ نگران نباشید، درست است که جهاد سخت است؛ ولی من شما را مسلح کردم. همه ابزار را به شما دادم؛ منتها شما هدر ندهید.

در سوره مبارکه «روم» آیه سی فرمود من فطرتی به شما دادم که فقط مرا می‌خواهد، یک و تغییرپذیر هم نیست، دو و حرف شما را هم گوش نمی‌دهد، سه. شما این را پنهان نکنید، مخفی نکنید، همین! آیه سی سوره مبارکه «روم» این است: ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾، این یک؛ ﴿لَا تُبْدِلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾؛^۱ که از اصول بحث قبل بود، گذشت که این ﴿لَا تُبْدِلَ﴾ نفی جنس است؛ یعنی جایی برای تبدیل نیست؛ نه خدا عوض می‌کند، نه دیگری. خدا عوض نمی‌کند، برای اینکه به أحسن وجه آفرید، دیگری عوض نمی‌کند، برای اینکه قدرت ندارد. این فطرت توحیدی عوض شدنی نیست. این فطرت می‌گوید: خدا، خدا، خدا! منتها ما اگر - خدای ناکرده - روی این فطرت خاک اغراض و غرائز ریختیم و این بیچاره را زنده به گور کردیم، صدایش در نمی‌آید. این ﴿قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾^۲ همین است. این ﴿دَسَّاهَا﴾ که «کما تقدم غیر مرّة»، باب تفعیل است، سه تا «سین» دارد که این «سین» سوم تبدیل به «یاء»، بعد تبدیل به «الف» شد. اصل آن «دَسَّ» بود، باب تفعیل رفت «دَسَّسَ» شد این «سین» سوم به «یاء» تبدیل شد، بعد به «الف» تبدیل شد، شده ﴿دَسَّاهَا﴾. این تدسیس مبالغه همان دسیسه است، دسیسه این است که انسان این خاک‌ها را کنار می‌برد، چیزی را در آن دفن کند بعد روی آن را خاک می‌ریزد، می‌گویند: ﴿يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ﴾^۳ فرمود شما این فطرت را تدسیس کردید، یک خاک اغراض ریختید، یک خاک غرائز ریختید، یک خاک شهوت ریختید، یک خاک غضب ریختید، یک خاک وهم ریختید، یک خاک خیال ریختید، این بیچاره را زنده به گور کردید، صدای آن به گوش شما نمی‌رسد؛ ولی این هست، از بین نمی‌رود، این فطرت این منصوب به اغراء است؛ یعنی

۱. سوره روم، آیه ۳۰.

۲. سوره شمس، آیه ۱۰.

۳. سوره نحل، آیه ۵۹.

«خُذُوا فِطْرَتَكُمْ»، این را زنده به گور نکنید و اگر قدری خاک روی آن ریختید، این خاک‌ها را بردارید. ما به شما چنین چیزی را دادیم و کسی هم نمی‌تواند عوض کند.

بعد هم در صحنه‌ای اولین و آخرین را جمع کرد، از همه هم اقرار گرفت، در سوره مبارکه «اعراف»، فرمود خدای سبحان ﴿أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ﴾^۱، اگر شما آینه‌ای داشته باشید، در برابر این آینه بایستید، این آینه که سرش را خم نمی‌کند، شما اگر سر این آینه را خم کنید، به خود آینه نشان بدهید، بگویید چه کسی را می‌بینی؟ می‌گوید شما را می‌بینم و خدا هم چنین کاری را کرد. همه ما را جمع کرد، بعد به ما گفت شما چه کسی را نشان می‌دهید؟ گفتند تو را! ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ﴾^۲، ما چنین صحنه‌ای را پشت سر گذاشتیم. با آن صحنه عمومی؛ چه آنهایی که بالفعل خلق شدند، چه آنها که خلق شدند و رحلت کردند، چه آنها که بعد می‌آیند: ﴿إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ﴾^۳؛ این تکرار همان جمع است.

اگر کسی در برابر آینه قرار بگیرد و سر آینه را خم بکند به آینه بگوید چه کسی را نشان می‌دهی؟ آینه چه می‌گوید؟ آینه که خود را نشان نمی‌دهد. می‌گوید تو! ﴿وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ﴾^۴، هم شهود علمی است هم شهود به معنی شهادت است که شاهد باش که فقط خدا را می‌بینی و خدا را نشان می‌دهی. حالا اگر چنین حقیقی در عالم هست و کلّ جهان تحت تسخیر انسان هستند؛ منتها حالا خودش را کمتر و کوچک حساب کرده، مطلب دیگری است؛ ولی او می‌تواند «به زیر آورد چرخ نیلوفری را»^۵، الان در بحث‌های قرآنی اگر بگویند فلان شخص

۱. سوره اعراف، آیه ۱۷۲.

۲. سوره واقعه، آیات ۴۹ و ۵۰.

۳. دیوان اشعار ناصر خسرو، قصاید، قصیده ۶؛ «درخت تو گر بار دانش بگیرد *** به زیر آوری چرخ نیلوفری را».

رفته فلان دامنه کوه، آدم هیچ استبعادی ندارد، برای اینکه اصلاً کوه برای همین تسخیر شده است. اگر هم ماه‌بری رفته به مریخ، انسان توقع بیش از این دارد و هیچ نگران نیست، اصلاً عالم برای همین خلق شده است. این مریخ برای چه خلق شده است؟ این ستاره‌ها برای چه کسی خلق شده‌اند؟ فرمود برای شما خلق کردیم. اگر همه اینها مسخر انسان هستند، انسان این قدرت را دارد که «به زیر آورد چرخ نیلوفری را»، خیلی باید تلاش و کوشش بکند؛ لذا فرمود: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ»^۱، این «لام» لام قسم است. سوگند یاد کرد خدا که انسان در فشار است، برای اینکه می‌خواهد به مقصد برسد. «کَبَدٍ»؛ این عضو گوارشی است، «کَبَدٍ» یعنی رنج و درد. فرمود قسم یاد می‌کنم که انسان را در درد خلق کردم، برای اینکه می‌خواهد به جایی برسد. رفاه اینجا نیست، آن‌گاه بی‌رحمانه بعضی از قوا اسلحه گرفتند که قوای دیگر را سر ببرند که آن قوا سرمایه اصلی انسان است. «رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ وَ عِلْمُهُ مَعَهُ [لَمْ يَنْفَعَهُ] لَا يَنْفَعُهُ»^۲ چگونه می‌شود که انسان عمری زحمت بکشد، درس بخواند، یاد بگیرد، بعد در جهاد درون این شهوت و غضب اسلحه بکشند، سر علم را ببرند! این بیان نورانی حضرت است: «رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ وَ عِلْمُهُ مَعَهُ [لَمْ يَنْفَعَهُ] لَا يَنْفَعُهُ». فرمود حالا که عالم شدید، «لَا تَجْعَلُوا عِلْمَكُمْ جَهْلًا وَ يَقِينَكُمْ شَكًّا»^۳، این هم از بیانات نورانی حضرت امیر است، پس انسان یک موجود کوچکی نیست، از آن طرف می‌خواهد «خلیفة الله» شود، حالا چنین نیست که هر کس «خلیفة الله» می‌شود، بشود آدم «ابوالبشر» یا بشود پیغمبر و اهل بیت (علیهم السلام). در حیطة خود می‌تواند «خلیفة الله» باشد. این حدیث «قُرْب نَوَافِل»^۴ را برای چه کسی گفتند؟ هم شیعه‌ها نقل کردند

۱. سوره بلد، آیه ۴.

۲. نهج البلاغة (للصبحی صالح)، حکمت ۱۰۷.

۳. نهج البلاغة (للصبحی صالح)، حکمت ۲۷۴.

۴. الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ۲، ص ۳۵۲: «قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيًّا فَقَدْ أَرْضَدَ لِمُعَارَتِي وَ مَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدٌ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالثَّائِلَةِ حَتَّى أُحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِي يَنْطِشُ بِهَا إِنْ دَعَانِي أُجِيبَتْهُ وَ إِنْ سَأَلَنِي أُعْطِيَتْهُ وَ مَا تَرَدَّدْتُ عَنْ شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ كَتَرَدَّدِي عَنْ مَوْتِ الْمُؤْمِنِ يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَ أَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ».

هم سنی‌ها.^۱ هم مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) نقل کرد هم در جوامع روایی اهل سنت است که انسان به وسیله فرائض و نوافل به ذات اقدس الهی نزدیک می‌شود، نزدیک می‌شود، نزدیک می‌شود: «إِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّىٰ أَحِبَّهُ فَإِذَا أَحَبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ ... وَبَصَرَهُ ... وَيَدَهُ»^۲ همه اینها در فصل سوم است. فصل اول که مقام ذات است، منطقه ممنوعه است. فصل دوم که صفات ذاتی است که عین ذات است، منطقه ممنوعه است، چون آنجا حقیقت نامتناهی است، کسی دسترسی ندارد. فصل سوم که فیض خدا، نور خدا، افاضه خدا، ﴿نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۳ است، اینجا فعل خداست. فرمود در این فصل سوم فیض خدا می‌شود دست او. اگر فیض خدا، کار خدا شد دست او، این دست نمی‌تواند آسمان و زمین را مسخر کند؟ چرا نمی‌تواند؟ «كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَلِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ»، من چشم او می‌شوم! چرا ما نشویم؟ این که مخصوص امام و پیغمبر نیست. این راه برای همه هست. اگر کسی بخواهد به جایی برسد که خدا در فصل سوم، یعنی مقام فعل بشود چشم او، این چشم طیب و طاهر می‌شود. جز مطالعه اسرار الهی در خارج، آثار الهی در قرآن و عترت، کار دیگری نمی‌کند.

ببینید این همه ذخایر و برکاتی که از علما مانده، برای همین چشم بود. «وَيَدُهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا»، با همین دست، با همین قلم چیز نوشته است. کسی وصیت کرد که هنگام مرگ من، چون معمولاً آب گرم می‌کردند و می‌کنند، برای اینکه بدن مرده را با آن آب گرم شستشو بدهند، گفت در این انبار من یک مقدار براده‌هایی است، این براده‌ها را زیر آن دیگ بگذارید با آن آب گرم کنید، بدن مرا با آن غسل بدهید، آن روز هیزم هم که فراوان بود، گفتند این

۱. صحیح البخاری، باب التواضع، ج ۸، ص ۱۰۵، ح ۶۵۰۲: «حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ بْنِ كَرَامَةَ حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ مَخْلَدٍ حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ بِلَالٍ حَدَّثَنِي شَرِيكُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي نَمِرٍ عَنْ عَطَاءٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ اللَّهَ قَالَ مَنْ عَادَى لِي وَلِيًّا فَقَدْ آذَنْتُهُ بِالْحَرْبِ وَمَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَمَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّىٰ أَحِبَّهُ فَإِذَا أَحَبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا وَرِجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا وَإِنْ سَأَلَنِي لِأَعْظِيئَةٍ وَلَئِنْ اسْتَعَاذَنِي لِأَعْيِدَ لَكَ وَمَا تَرَدَّدْتُ عَنْ شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ تَرَدَّدِي عَنْ نَفْسِ الْمُؤْمِنِ يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَأَنَا أَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ».

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۳۵۲.

۳. سوره نور، آیه ۳۵.

براده‌ها این قدر نیست این چه برکتی دارد - آن روز که قلم خودنویس و خودکار نبود، همین قلم نی بود - گفت در طول عمرم که من کتاب‌های علمی فراوانی نوشتم، با این قلم نی نوشتم، این قلم‌ها را که می‌تراشیدم، این براده‌ها را برای روز مبدا جمع کردم. با این براده‌های قلم که من کُتب علمی و مطالب علمی نوشتم، با این آب گرم کنید که من در آن عالم راحت باشم. با این علما علم به ما رسیده است.

چرا ما این طور نباشیم؟ یک وقت است که درباره ائمه بحث است، آدم به آنها دسترسی ندارد، هم وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «لَا يُقَاسُ بِنَا أَحَدٌ»^۱؛ هم در نهج البلاغه هست که «لَا يُقَاسُ بِأَلِ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه و آله و سلم) مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ»^۲ هم آن حضرت فرمود هم این حضرت. کسی خود را با اینها قیاس نمی‌کند؛ اما علما و دانشمندانی که این همه علوم را گذاشتند، چرا ما نباشیم؟ در قرآن فرمود شما فرق نمی‌کند مسلمان باشی یا کافر، اگر علم ریاضی شما قوی شد، می‌توانی بیایی به مریخ: ﴿سَوَاءٌ لِّلسَّائِلِينَ﴾^۳ فرمود بعضی از درجات؛ بله، بهشت و مقامات عالی و قرب نوافل و اینها بله، برای مؤمنین است؛ اما در بحث‌های طبیعی، رفتن به آسمان، رفتن به زمین، رفتن به دریا، نظیر بحث‌های کشاورزی و دامداری، ﴿سَوَاءٌ لِّلسَّائِلِينَ﴾ هر کسی خواست، گرفت ما هم می‌دهیم. این طور نیست که ما برای کشاورزی بگوییم، اگر مؤمن باشید، می‌دهیم، کافر باشد، نمی‌دهیم! معارف آخرت و بهشت و درجات فرشته‌ها آنها بله حسابش جداست؛ اما ﴿وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءٌ لِّلسَّائِلِينَ﴾، هر کسی آمد، ما به او می‌دهیم. نباید گفت فلان غربی یا فلان شرقی کافر است، چرا آسمان رفته؟ نه، به هر کسی بخواهد از راه علم بالا برود، ما به او می‌دهیم.

۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۶۵، ص ۴۵.

۲. نهج البلاغة (للصبيحی صالح)، خطبه ۲.

۳. سوره فصلت، آیه ۱۰.

انسان چنین موجودی است، این طور نیست که در ساختار او، در درونش مزاحمی داشته باشد، درونش یکپارچه فطرت است؛ منتها او بخواهد به آنجا برسد، جهاد می‌خواهد. این هُلوع بودن او از یک طرف، ﴿حُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ﴾^۱ از طرف دیگر. ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ﴾، از طرف سوم، تا با مبارزات به مقصد برسد، اگر بخواهد خلیفه بشود، اگر بخواهد جهاد بکند، از فرشته‌ها بگذرد.

شما ببینید این همه فرشته‌ها می‌آیند قبل از اینکه جلسه درس و بحث شروع شود، فرّاشی می‌کنند، بال پهن می‌کنند، پَر پهن می‌کنند، تا دانشجویان، تا طَلّاب روی این پَرها بنشینند، برای چیست؟ شما ببینید از کلینی تا صاحب معالم، از صاحب معالم^۲ تا کلینی^۳ همه این حدیث را نقل کردند که «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أجنحتها لِطَالِبِ الْعِلْمِ»^۴؛ قبل از اینکه این آقایان طلبه‌ها و دانشجوها که در علوم الهی تلاش و کوشش می‌کنند، بروند در کلاس درس، بروند در مسجد، بروند در مدرّس بنشینند، فرّاش‌های الهی می‌آیند، پَرها را پهن می‌کنند. این برای چیست؟ تا انسان پَر در بیاورد، یک؛ پرواز بکند، دو؛ از جهت پرواز بکند، نه در جهت، سه. این مرغ‌هایی که به طمع تالاب می‌آیند، در جهت حرکت می‌کنند. عالمان دین از جهت حرکت می‌کنند دیگر چیزی نمی‌تواند آنها را آلوده کند. چرا ما نباشیم؟! این را برای ما گفتند.

بنابراین اگر چهار تا مقام هست یا چهارصد هزار مقام هست که برای اهل بیت (علیهم السلام) گفتند، ما نباید بگوییم که به ما چه؟! برای ما هم چیزهای دیگری گفتند. نباید بگوییم مخصوص آنهاست؛ البته کلّ آن قلّه برای آنهاست؛ ولی برای شاگردان آنها هم خیلی چیز گفتند. اینکه «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أجنحتها لِطَالِبِ الْعِلْمِ»، اینکه برای ائمه (علیهم

۱. سوره انبیاء، آیه ۳۷.

۲. معالم الدین و ملاذ المجتهدین (قسم الفقه)، ج ۱، ص ۶۹.

۳. الکافی (ط - الاسلامیة)، ج ۱، ص ۳۴.

۴. الکافی (ط - الاسلامیة)، ج ۱، ص ۳۴.

السلام) نیست. پس این راه باز است و چون این راه باز است، گاهی هلوع بودن مطرح است، گاهی جزوع بودن مطرح است، گاهی ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ﴾ مطرح است، گاهی ﴿خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ﴾ مطرح است؛ یعنی انسان در بخش‌های نازل اینها را دارد؛ اما آن ﴿فَطَرَتِ اللَّهُ أَلَّتْ فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾،^۱ آن را دارد. در مهمانی عمومی که ﴿وَأَشْهَدُهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى﴾، آن را هم دارد. این طور نیست که همه‌اش هلوع و جزوع باشد. نشانه‌اش این است که برنامه‌های اینجا را دارد ذکر می‌کند، نه برنامه‌های کلی را.

فرمود نماز سهم تعیین‌کننده دارد. یک بیان نورانی حضرت امیر در نهج‌البلاغه از حضرت نقل می‌کند^۲ که پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود نماز مثل چشمه شفاف و تقریباً آب گرمی است یا حالا آب ملایمی است که در خانه هر کسی هست. یک چشمه خصوصی هم هست، در خانه هر کسی هم هست. شبانه‌روز پنج بار اینها می‌روند در این چشمه شستشو می‌کنند. این در نهج‌البلاغه از وجود مبارک پیغمبر هست. آدم شبانه‌روز پنج بار شستشو بکند بعد آلوده بشود دیگر درست نیست. معلوم می‌شود نرفته شستشو بکند یا درست شستشو نکرده؛ لذا هم دارد ﴿صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ﴾ هم دارد ﴿عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ﴾. هم کمیت نماز، هم کیفیت نماز، هم اصل نماز، هم شرایط نماز، اوصاف نماز، این چشمه هست. آدم پنج بار شبانه‌روز با خدای خود گفتگو می‌کند بعد آلوده دربیاید، چیست؟ اینکه می‌گویند صلات «عَمُودُ الدِّينِ»^۳ است، «فَإِنْ قُبِلَتْ قُبِلَتْ مَا سِوَاهَا»^۴ برای اینکه مسئله زکات را می‌بینید، مسئله زکات را، طهارت چشم را، پاکی را، قیام و شهادت را، همه اینها را بعد از نماز ذکر می‌کند، برای اینکه این ستون دین است. اگر این ستون نباشد، خیمه به زمین می‌ریزد. اگر کسی بخواهد به خیمه‌ای پناه ببرد، ستون می‌خواهد. اگر این ستون

۱. سوره روم، آیه ۳۰.

۲. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، خطبه ۱۹۹.

۳. المحاسن (برقی)، ج ۱، ص ۴۴.

۴. فلاح السائل و نجاح المسائل، ص ۱۲۸.

نباشد، خیمه افتاده روی زمین و پارچه‌ای روی زمین است، چون صلات عمود دین است و «فَإِنْ قُبِلَتْ قُبِلَتْ مَا سِوَاهَا»، اول صلات را ذکر کرده بعد مسئله زکات و خمس و سایر مسائل مالی را ذکر کرده، مسئله قیام و شهادت را ذکر کرده، پاکدامنی را ذکر کرده، طهارت چشم را ذکر کرده و سایر اینها، پس این راه باز است، البته زکات مستحضر هستید که زکات فقهی در مدینه آمده که این آیات می‌خواهند بگویند در اثر اینکه مشتمل بر زکات هست، گرچه نام زکات بالصراحه برده نشده در مدینه نازل شده؛ ولی آن بخش‌هایی که دارد: ﴿وَوَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ * الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ﴾^۱ آن آیه یقیناً در مکه نازل شد و منظور از این زکات هم صدقه است. اصل زکات، یعنی رسیدن به فقرا جزء برنامه‌های رسمی دین است، ولو زکات مصطلح هم نباشد، انسان توانمند بر او واجب است به فقیر برسد. هم بر او حرام است که حق فقیر را بگیرد، هم بر او واجب است که به نیازمندان برسد تا فقر پیدا نشود. فقر طبیعی یک امر طبیعی است، کسی بچه است، سالمند است، مریض است، اینها در عالم طبیعت نمی‌شود جلوی فقر طبیعی را گرفت؛ اما فقر اقتصادی ممنوع است اصلاً کسی نباید در یک نظام دینی فقیر باشد. فرمود در مکه همین که آیات نازل شد، فرمود ولو مشرک هم هستید، باید زکات بپردازید، به داد فقرا برسید.

این بخش‌ها را ذات اقدس الهی در شرایط گوناگون، منتها با پیشوایی نماز ذکر کرده است تا معلوم بشود که ستون دین بودن همین است. بارها به عرض شما رسید که ما هیچ جای قرآن نداریم که به ما بگویند نماز بخوان! چون نماز ستون است و ستون را نمی‌خوانند. هر جا سخن از نماز است: ﴿أَقِمُْوا الصَّلَاةَ﴾^۲، ﴿أَقِمُْوا الصَّلَاةَ﴾، اگر - خدای ناکرده - گفته بود «إِقْرَأُ الصَّلَاةَ»، این با حکیمانه بودن قرآن سازگار نبود، می‌گوید: ﴿يَس * وَالْقُرْآنَ الْحَكِيمَ﴾^۳.

۱. سوره فصلت، آیات ۷۶ و ۷۷.

۲. سوره بقره، آیات ۴۳ و ۸۳ و ۱۱۰ و ...

۳. سوره یس، آیات ۱ و ۲.

شما از یک طرف بگویید نماز ستون دین است، از طرفی بگویید نماز بخوان! این که حکیمانه حرف زدن نیست. اگر گفتی ستون است، باید بگویید ﴿أَقِمُوا الصَّلَاةَ﴾؛ لذا همه جا ﴿أَقِمُوا﴾، ﴿يُقِيمُوا﴾،^۱ ﴿مُقِمٍ﴾،^۲ آنجا هم که دارد: ﴿يُصَلُّونَ﴾؛^۳ یعنی ﴿يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ﴾.^۴ اگر صرف یک قرائت بود؛ نظیر تلاوت، ﴿وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً﴾،^۵ بله؛ اما درباره قرائت که وارد نشده این ستون دین است؛ اما چون درباره نماز وارد شده ستون دین است، همه جا مواظب حرف خود هست: ﴿أَقِمُوا﴾، ﴿يُقِيمُوا﴾ و کذا و کذا. اینجا هم که ﴿الْمُصَلِّينَ﴾ گفته شده، اسم فاعل نیست. صفت مشبیه‌ای است که به وزن اسم فاعل است، به دلیل حافظ بودن، چون اگر اسم فاعل باشد با همان حدوث سازگار است؛ اما اسم فاعل نیست، صفت مشبیه‌ای است به وزن اسم فاعل؛ لذا دائماً نماز می‌خوانند، دائماً حافظ نماز هستند. اگر صفت ثبوتی است، حتماً صفت مشبیه است. اگر اسم فاعل باشد، حتماً صفت حدوثی است نه ثبوتی. آن دوام، نشان می‌دهد که صفت مشبیه هست. این حفظ، نشان می‌دهد که صفت مشبیه است و چون عمود دین است، اول ذکر شده و بعد سایر امور هم به دنبال آن. ﴿إِلَّا الْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ﴾، نسبت به کمیت. در بخش‌های پایانی: ﴿الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ﴾؛ یعنی دائماً این ستون را نگه می‌دارند. برای اینکه «إِنَّ الْمُصَلِّي يُتَاجَى رَبَّهُ»^۶ هست، «إِنَّ الْمُصَلِّي كَذَا وَ كَذَا» هست.

صلوات مناجات با خداست، نه تنها منادات با خدا. قبلاً در همین «مناجات شعبانیه» گذشت که گاهی انسان «بما أنه انسان» اجازه می‌دهند که در مناجات با خدا ناز کنیم، نه نیاز. نیاز که همه جا هست. فرمود انسان در مناجات

۱. سوره ابراهیم، آیات ۳۱ و ۳۷ و ...

۲. سوره ابراهیم، آیه ۴۰.

۳. سوره نساء، آیات ۱۰ و ۹۰؛ سوره رعد، آیه ۲۱.

۴. سوره بقره، آیه ۳؛ سوره مائده، آیه ۵۵؛ سوره انفال، آیه ۳.

۵. سوره مزمل، آیه ۴.

۶. ر. ک: من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۱۰؛ «الْمُصَلِّي مَنْ يُتَاجَى مَا الْفَتَل».

می‌تواند با خدا ناز کند. این بیان نورانی حضرت در «دعای افتتاح» ماه مبارک رمضان: «مُدِلًّا عَلَيْكَ»^۱ یعنی چه؟ «إِدْلَال»؛ یعنی «دلال»؛ یعنی ناز، یعنی غنج. ماه مبارک رمضان انسان مهمان خداست. این دعای نورانی برای حضرت است. فرمود شما که روز مهمان خدا هستید، شب هم که مهمان الهی هستید، در این «دعای افتتاح» به خدا بگویید؛ من مهمان هستم، شما میزبان هستید، من می‌خواهم برای شما ناز کنم. «مُدِلًّا عَلَيْكَ»، چگونه ناز کنم؟ این ناز در «مناجات شعبانیه» مشخص است. حالا اگر ائمه این‌طور ناز نکرده بودند و بعد هم نفرموده بودند که شما این دعا را بخوانید، ما چه جرأتی می‌کردیم؟! نازی که ائمه با ذات اقدس الهی دارند در همین «مناجات شعبانیه» مشخص است. در «مناجات شعبانیه» به ذات اقدس الهی حضرت امیر و اهل بیت عرض می‌کنند: خدایا! اگر در قیامت به ما اعتراض بکنی که چرا گناه کردی؟ ما هم می‌گوییم تو که بزرگ‌تر بودی، چرا نبخشیدی و آبروی ما را بردی؟ «إِلَهِي إِنْ أَخَذْتَنِي بِجُرْمِي أَخَذْتُكَ بِعَفْوِكَ وَإِنْ أَخَذْتَنِي بِذُنُوبِي أَخَذْتُكَ بِمَغْفِرَتِكَ»!^۲ من تو را مؤاخذه می‌کنم. این ناز است! این مخصوص «مناجات شعبانیه» که نیست. این در نمازها هست، در سحرها هست، در سجده‌ها هست. به ما می‌گویند با او ناز هم بکنید. بگویید که ما به هر حال اشتباه کردیم؛ اما تو که بزرگ‌تر بودی، چرا آبروی ما را بردی؟ این خداست! این خدا از ما توقع دارد که هلوع نباشیم، جزوع نباشیم، منوع نباشیم، بی‌راهه نرویم و راه کسی را نبندیم. اگر نبود این فرمایشات ائمه، مگر کسی این فرض را می‌کرد و به ذهنش می‌آمد که با خدا ناز بکند، بگوید خدایا حالا من جوان بودم یا اشتباه کردم یا بشر بودم، چرا آبروی مرا بردی؟ چرا مشکل مرا حل نکردی؟ «إِلَهِي إِنْ أَخَذْتَنِي بِجُرْمِي أَخَذْتُكَ بِعَفْوِكَ»، این ناز است.

پرسش: قوای فطرت که احتیاج به تربیت دارد، آیا خود فطرت بالفعل است؟

۱. إقبال الأعمال (ط - القديمة)، ج ۱، ص ۵۸.

۲. الإقبال بالأعمال الحسنة (ط - الحديث)، ج ۳، ص ۲۹۶.

پاسخ: فطرت بالفعل است؛ منتها مرتبه ضعیفه اش بالفعل است. فرمود این «وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ»، همین است. وجود مبارک حضرت امیر در آن خطبه اول نهج البلاغه فرمود انبیا(علیهم السلام) آمدند تا این را شکوفا کنند، آبیاری کنند، این نهال است، این را باید آبیاری کرد. فرمود اشک چشم شما آبیاری این است. اگر بخواهی بجنگی «سِلَاحُهُ الْبُكَاءُ»^۱، بخواهی کشاورزی کنی «سِلَاحُهُ الْبُكَاءُ»، بخواهی ناله کنی «سِلَاحُهُ الْبُكَاءُ»، حتی بخواهی ناز کنی «سِلَاحُهُ الْبُكَاءُ». این اشک است! اصلاً این اشک سرمایه است برای همین خلق شد. حیف این اشک است که آدم برای جای دیگر بریزد! و اشکی که برای اهل بیت، مخصوصاً برای ایام فاطمیه می ریزد از همین اشک است!

حالا - إن شاء الله - ایام فاطمیه که تبلیغ می روید، سعی کنید - إن شاء الله - آن معارف علمی در خطبه نورانی فدکیه حضرت است، آن مطالب بلندی که حضرت در توحید دارد، در اخلاق دارد، در وحی دارد، در نبوت دارد، آنها را تبیین می فرمایید - إن شاء الله! - حالا مسائل جزئی اختلاف انگیز را خودتان می دانید که چگونه بیان کنید؛ ولی این مطالب اصلی که مربوط به توحید است و وحی است و نبوت است، اینها را - إن شاء الله - در ایام فاطمیه از خطبه نورانی حضرت بیان می کنید!

«و الحمد لله رب العالمین»

۱. مصباح التهجد و سلاح المتعبد، ج ۱، ص ۳۶۱ و ج ۲، ص ۸۵۰.